

رمان تاریخی

من پارمیس هشتم

فرزند پردیا

داستانی جذاب بر اساس زندگی داریوش کبیر، خشایار شاه و تاریخ گهربار ایران

مرتضی صفری

انتشارات سایه گستر

۱۳۸۸

سرشناسه: صفری، مرتضی؛ ۱۳۴۸.

عنوان و نام پدیدآور: فرزند بردیا: رمان بلند تاریخی من بارمیس هستم فرزند بردیا، داستانی جذاب براساس زندگی داریوش کبیر، خشایارشا و ... / مرتضی صفری /

مشخصات ظاهری: ۷۹۴ ص.

شابک: 978-964-502-391-9

وضعیت فهرست نویسی: فیا

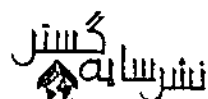
موضوع: داستان‌های فارسی - - قرن ۱۴

موضوع: داستان‌های تاریخی - - قرن ۱۴

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ف۴ / ۷۷۲۳ ف / ۸۱۳۴ PIR

رده بندی دیویی: ۸۵۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۰۸۹۶۸



قزوین - چهارراه نادری - جنب تالار وحدت - انتشارات سایه گستر
تلفن: ۰۲۸۱-۲۲۳۸۰۳۳-۲۲۳۵۳۰۵

فرزند بردیا

- نویسنده: مرتضی صفری
- ویراستار: مریم قنادزاده
- صفحه آرا: اکرم شالی
- طراح جلد: نفیسه نورانی
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۸
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان
- لیتوگرافی: سعیدی
- چاپ: زیتون
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۰۲-۳۹۱-۹
- تماس با نویسنده: ۰۹۱۲۳۸۱۰۲۳۴
- <http://mortezasafari.blogfa.com>

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	سخنی با دوستان:.....
۵	مقدمه نویسنده:.....
۱۵	فصل اول: من پاریس هستم.....
۱۷۱	فصل دوم: زندگی جدید پاریس، فرزند بردیا.....
۲۳۱	فصل سوم: دشمنان جدید دشمنی به نام سیت‌ها.....
۲۸۵	فصل چهارم: بردیای دروغین در شهر شوش.....
۳۲۵	فصل پنجم: سوء قصد به جان پادشاه در پرسپولیس.....
۳۳۵	فصل ششم: جنگ با یونان و ویرانی شهر بزرگ و زیبای سارد.....
۳۸۱	فصل هفتم: سرزمین عجیبی به نام کرت.....
۳۸۹	فصل هشتم: جنگ دریایی سالامین.....
۴۰۳	فصل نهم: سکاها دشمنی ناشناخته.....
۴۰۹	فصل دهم: تاج‌گذاری داریوش شاه در پرسپولیس.....
۴۲۹	فصل یازدهم: حمله دشمنان گرسنه به مصر.....

فصل دوازدهم: نوروز باشکوه‌ترین جشن جهان و ازدواج پارمیس.....	۴۳۳
فصل سیزدهم: خیانت پسر بزرگ پادشاه اارته برزنه.....	۴۹۵
فصل چهاردهم: مرگ فرزندی پارمیس و ...!	۵۱۳
فصل پانزدهم: مرگ داریوش پادشاه بزرگ هخامنشی.....	۵۲۵
فصل شانزدهم: شوروش و نافرمانی بابل.....	۵۵۵
فصل هفدهم: شروع لشگرکشی خشایارشا به یونان.....	۵۸۹
فصل هجدهم: جنگ ترمویل، جنگی وحشتناک.....	۶۲۹
فصل نوزدهم: فتح آتن.....	۶۶۱
فصل بیستم: پیروزی نیروی زمینی در مگار.....	۷۱۳
فصل بیست و یکم: مرگ خشایارشا و پایان زندگی پارمیس و کشته شدن خشایارشا.....	۷۸۳

سخنی با دوستان

چه زیباست که هر کسی به فراخور خود از گذشته و تاریخ سرزمین خود آگاهی داشته باشد، بداند کیست و کجاست...؟!

ایران عزیز در این سالیان که بیش از شش هزار سال از تمدن و فرهنگ تدوین شده آن می‌گذرد چه روزها را که از سر نگذرانده و چه وقایعی را که شاهد نبوده است؟

چه اقوامی دست به این خطه دراز نکرده‌اند و چه ها که بر سر این مرز و بوم نیاورده‌اند!

تقریباً دو هزار و هفتصد سال قبل و بعد از روی کار آمدن اولین سلسله پادشاهی ایران کمی اوضاع بهتر شد و قبایل ایرانی یک‌پارچه شده و توانستند جلو دشمنان خارجی را بگیرند و با اتحاد هم، ارتشی فراهم آوردند تا مثل قبل ملتی از پیش باخته نباشند. از طرفی چون پادشاهان اولیه ایران خیلی بیشتر از پادشاهان بعد، به مردمشان اهمیت می‌دادند، مردم نیز شاهانشان را از خود می‌دانستند و برایشان هر کاری می‌کردند، حتی جانشان را هم نثار می‌کردند.

فرزند بردیا

از جمله این سلسله‌ها، «مادها و هخامنشیان» بودند که سرسلسله مادها، «کیومرث، جمشید و استیاگ» پادشاهان حکومت ماد بودند و «کوروش اول، هخامنش، کمبوجیه اول، کوروش دوم، داریوش و خشایارشا» پادشاهان حکومت پارسی بودند که در دوران ایشان، مردم واقعاً از زندگی خود راضی و خشنود بودند مگر در مواقعی خاص...

ولی هر چه زمان گذشت پادشاهان داشتن قدرت و ثروت را بیشتر مورد توجه قرار دادند و خود را از دیگران برتر دانسته و مردم و رعیت را به حساب نیاوردند. به تعلیمات و آموزش همگانی واقعی نتهاده و سطح زندگی مردم را پائین و ایشان را گرسنه نگاه داشتند که مبادا خطری برایشان باشند...

رسالتی که من در نشان دادن دوران اولیه تاریخ پادشاهان از جمله مادها و پارس‌ها بر خود دیدم نشان دادن همین بزرگی و عظمت بزرگان و مردم در دوران شکوفایی ایران بود، ولی چون مورخ و محقق نیستم نمی‌توانم تاریخ تدوین شده را به تمامی علاقمندان عرضه نمایم، برای همین تاریخ نوشته شده را نقل قول نموده و در رمانی که خود ساخته و پرداخته‌ام نشان می‌دهم و به این طریق تاریخ کشورمان را که بسیار هم به آن علاقه مند به دوست‌داران کتاب در قالب داستان و رمانی شیرین تقدیم می‌کنم.

این کار، مستلزم مطالعه کتاب‌های تاریخی است که خواندن آن واقعا سخت است و نوشتن نکاتی از تاریخ، جای دادن این تاریخ بین داستان و نوشتن آن... و بارها همان نوشته‌ها را خواندن و تصحیح و...

ولی علاقه‌ایست تمام نشدنی که وجودم را فرا گرفته و هر طور شده باید این کار را به انجام رسانم. هیچ تلاشی بدون اجر نخواهد ماند و ما نیز امید به لطف او داریم. شما دوستان در این کتاب با نام‌های متعددی روبه‌رو خواهید شد که بعضی اصیل و ایرانی هستند و بعضی نام‌های یونانی و برخی نیز نام‌هایی که مختلط شده و همگان آن را پذیرفته‌اند و از نام‌های یونانی و ایرانی استخراج شده است.

سخنی با دوستان

در این کتاب سعی شده مکان‌ها و زمان‌ها نیز واقعی و از روی اسناد موجود برگزیده شوند تا خوانندگان گرامی نیز بتوانند خود را در آن زمان و مکان حس نمایند.

من نمی‌خواهم فرهنگ ملتی را کوچک و دیگری را بزرگ نشان دهم و فقط از روی تاریخ نوشته شده، موضوع داستان را پیش برده‌ام و اگر موضوعات بر خلاف سلیقه شما می‌باشد همین جا از تمام شما خوبان نکته سنج طلب عفو و بخشایش می‌نمایم.

مقدمه نویسنده

خدمت دوست‌داران تاریخ کهن از جمله شما عزیز و خوانندگان رمان‌هایی که به نوعی با تاریخ میهنمان مرتبط هستند عرض ادب و احترام دارم .

این دومین کار بلندم می‌باشد که به شما تقدیم می‌کنم، راستش بعد از اتمام نگارش مجموعه رمان سنگین «شاهزاده امی‌تیس» که دو سالی را صرف نوشتن آن رمان زیبا و داستان زندگی آن زن فرزانه نمودم، از پایان یافتن و اتمام آن کتاب بسیار دلگیر بودم و اصلاً دلم نمی‌خواست به این زودی از این یادگار تاریخی دوران هخامنشی جدا شده و آن را به فراموشی بسپارم.

مدتی بعد از اتمام نوشتن رمان امی‌تیس، به فکر کار دیگری بودم تا هم به گونه‌ای خود را راضی کنم و هم قدری دیگر از تاریخ گران‌قدر کشورم را به زبانی شیرین و نثری ساده برای دوست‌داران تاریخ تعریف نمایم و در ضمن ربطی نیز به کار قبلی‌ام (شاهزاده امی‌تیس) داشته باشد.

به کتاب‌های زیادی در رابطه به دوران داریوش کبیر مراجعه کردم تا نامی و یا حتی بهانه‌ای برای شروع کار جدیدم بدست آورم ولی هر چه پیش می‌رفتم از کار خود دلسردتر می‌شدم.

بعد از چندین روز گشتن، بالاخره یافتم و آن نام دختری بود که مثل مادر بزرگش امی‌تیس در تاریخ چیزی از او نیست، «پارمیس فرزند بردیا»، بردیا پسر کوچک

فرزند بردیا

کوروش کبیر که در انتهای رمان امی تیس، او را تبدیل به قدیسی پاک نموده بودم و دلم نمی‌آمد به همین زودی از او جدا شوم. البته تا آن موقع نمی‌دانستم بردیه چنین فرزندی دارد زیرا تاریخ نوشته شده ما ایرانیان توسط غربی‌ها، از همه چیز بسیار سطحی عبور می‌کند...

در منابع تاریخی چیز زیادی از پارمیس دختر بردیا، فرزند زاده و یا بهتر بگویم نوه کوروش کبیر وجود ندارد و شاید فقط در حد یک نام و معرفی است و بس...، برای همین با توجه به سابقه خاندان او داستانی را شروع نمودم تا در ادامه زندگی این دختر به تعریف وقایع مهم دوران داریوش بزرگ این پادشاه قدرتمند پارس و فرزند او «خشایارشا» پردازم تا باز هم بتوانم به همراه شما هر چند اندک به این تاریخ پر بار نزدیکتر شوم، زمانی که سالها مقابل یونانیان بودیم و جنگهای بسیاری بین ما و ایشان رخ داد...

ولی بعد از مدتی نوشتن، اتفاقات مهمی افتاد، دیگر نمی‌توانستم خود را راضی به نوشتن کنم، چون چیزی که می‌خواستم را کمتر می‌یافتم. زمان پادشاهان هخامنشی بهترین دوران شکوفایی ایران بوده ولی وقتی در تاریخ جلو می‌رویم می‌بینیم نیم بیشتر نوشته‌های تاریخی گرد حرمسرای داریوش و خشایار دور می‌زند. چون اصولا دوست ندارم زیاد به جنگ‌ها و وقایع اسفبار و بدبختی آن زمان پردازم و بیشتر تکیه نوشته‌های من به نوع انسان‌ها و روابط ایشان است دست خود را در نوشتن بسته دیدم، حالا چکار باید می‌کردم... باید می‌نوشتم، ولی چگونه...؟!

با توکل به او شروع کردم، فقط وقت بیشتری می‌خواست و دقت و کنکاشی بیشتر... این تاریخ ما بود و باید شناسانده می‌شد، درست نقطه مقابل تاریخ دیگران...

بعد از فروپاشی امپراتوری یونان بدست امپراتوری روم و بعد از طی این دوران و گذشتن این سالیان دراز، اروپائیان و یا بهتر بگویم غربیان به صرافت افتادند تا تاریخ و افتخارات گذشته خود را به نوعی سروسامان ببخشند و کدورت‌های گذشته را از یاد برده و همه کارهای یونانیان و رومیان را از افتخارات اروپا نشان دهند، شکوفایی امپراتوری یونان را به همه جهانیان نشان دهند و نشانه و پیشرو غرب و اروپا معرفی کنند و با تکیه بر گذشته یونان و روم، خود را به آن‌ها متصل کرده و با هم افتخارات را سهیم شوند، ولی کدام افتخار...؟!

از قهرمانان بی‌نام و نشان خود، اساطیر بزرگی بسازند و ایشان را تا حد خدایان

بالا ببرند، حکما و دانشمندان خود را ارج و قربی داده و او را بر قله رفیع علم و دانش بشری قرار دهند.

جا دارد مثالی بزنم؛ در آن زمان «فیثاغورث» یکی از دانشمندان بود که به بارگاه داریوش بزرگ راه داشت و مدت بیست سال در ایران زندگی کرد و از خزانه پادشاه، مستمری و حقوق دریافت می‌کرد و حتی بعد از این‌که از ایران خارج شد کسی او را نشناخت، در صورتی که در ایران مشهور بود و یکی از نزدیکان و مقربان پادشاه ایران به شمار می‌رفت. ولی در یونان بعدها او را شناختند و به قدری وی را بالا بردند که نوشتند او از خدایانی است که در کوه «المپ» می‌زیسته است، او فرزند «آپولون و زئوس» خدایان یونان است که علم خود را از پدرش خدای آپولون گرفته است...

حال چه شد که او به ایران آمد و چگونه مشهور شد؟

فیثاغورث فیلسوف بود و دانشمند ریاضیات و هندسه، ولی جرات نداشت در یونان از علم اعداد و هندسه که با دین یونانیان مغایرت داشت استفاده کند و آن را آموزش داده یا ترویج کند. برعکس، همان زمان در ایران وضع علم به گونه دیگری بود و دانشمندان و حکما بسیار راحت به نشر علم خویش می‌پرداختند.

در ایران هر کسی به راحتی هر عقیده و دینی را که داشت ابراز می‌کرد و هر علم و هنری که داشت ارائه می‌داد.

فیثاغورث به ایران گریخت ولی کسی به کار این یونانی فراری کاری نداشت. او در یونان مرتد شناخته شد و جان‌ش در خطر بود از این رو به ایران پناهنده شد و یا بهتر بگوئیم فرار کرد. بعدها که یونانیان او را شناختند و دیدند که دیگران از علم او بهره می‌برند وی را پذیرفتند و به او عزت و احترام نمودند و اینی شد که اکنون فیثاغورث یکی از افتخارات‌شان است.

از طرفی هم این غربیان به قول خودشان مترقی، کسانی را که در آن دوره با یونان و روم به مقابله برخاسته بودند مثل کارتاژها و ایرانیان و اقوام دیگر... دشمنان بشریت نامیدند و خود را سرور مردم جهان.

به مرور زمان به این گستاخی خود بیشتر دامن زده و به اسم تاریخ، کتاب‌های تحریف شده زیادی نوشتند و حتی کتاب‌های مورخین با انصاف را نیز به گونه دیگر تحلیل و ترجمه نمودند و بعد از پیشرفت علوم مختلف و روی کار آمدن هنر سینما و با به تصویر کشیدن تاریخی که خود به دلخواه خودشان نوشته بودند شروع به

نشان دادن تاریخ تحریف شده نمودند و هر چه تکنولوژی پیشرفت نمود ایشان هم برای بدست آوردن نظر مخاطبان بیشتر و منزوی نمودن تمدن‌های عظیم بشری، دست به ساخت فیلم‌های غیر واقعی زدند تا تاریخ نه چندان بزرگ خود را بقدری بزرگ جلوه بدهند که انتهای نداشتن باشد، از طرفی تاریخ کهن دیگر ملل را کوچک و ذلیل و مردم را بی اراده و ناتوان نشان دهند و صاحب این تمدن‌ها را وحشی، بربر و بی‌فرهنگ نشان دادند.

یکی از مورخان با غرض یونانی «هرودوت» است که عده‌ای او را پدر تاریخ نیز می‌دانند و نوشته‌ها و کارهای تحقیقی خود را از روی نوشته‌های این مرد دروغگو اقتباس می‌کنند، ولی همین به اصطلاح پدر تاریخ، بعد از سن جوانی و دیدن ایران دریافت این‌جا بهشتی است برای دانشمندان، از این رو به ایران آمد و در این کشور زیست و از خزانه پادشاه ایران «اردشیر اول» حقوقی شایسته گرفت و با ثروت فراوان به یونان بازگشت ولی بعد از بازگشت نظرش راجع به ایران برگشت و به خود این حق را داد که هر چه می‌خواهد علیه ما بنویسد و نوشته‌های او هم دست‌آویزی شد برای اسلافشان... در صورتی که سالیانی که در ایران بود خود را یک ایرانی می‌دانست.

نوشته‌های او به عنوان تاریخ، بیشتر مثل افسانه‌هاست و چون نحوه نوشتنش منحصر به فرد بود همه تاریخ او را چشم بسته قبول کردند...

مثلاً ایشان تعداد سربازان ایرانی در جنگ خشایارشا و لشکر کشی‌اش به کشورهای آتیک(یونان) را حتی به بیش از پنج میلیون نفر نیز رسانده است، البته دقیقاً ۵۲۸۳۲۲۰ نفر... (حال اگر نحوه بدست آوردن این عدد را بشنوید خنده‌تان خواهد گرفت که این مرد چطور این عدد را بدست آورده است، در صورتی که لشکر خشایارشا بیش از هشتاد هزار نفر نبوده!!!). او نوشته پنج میلیون سرباز بیست روز تمام در اطراف معبد «اکروپیل» (الهه آتنا) که فقیران و بی‌نویان یونانی به آنجا پناه برده بودند منتظر مانده‌اند تا توانسته‌اند این معبد را فتح کنند(کسی نیست بگوید، آدم ساده مگر چنین چیزی امکان دارد پنج میلیون نفر بیست روز آن هم اطراف یک معبد...!!!!). او نوشته سربازان ایرانی با سرو وضعی ژولیده و کثیف به جنگ می‌رفتند و سپری چوبی داشته‌اند... (سپر چوبی سبک‌ترین و ارزان‌ترین سپر موجود بود چون می‌توانستند به راحتی با خود حمل کنند و اگر از بین می‌رفت هم مهم نبود چون قیمتی نداشت). ولی او فراموش می‌کند بگوید همین سرباز ژولیده و کثیف(که اصلاً هم این‌طور نبوده) سواد خواندن و نوشتن داشت، در صورتی که افسران یونانی بی‌سواد بودند و با انگشت حساب سربازانشان را نگه می‌داشتند. سرباز

ایرانی خوش رو و مهربان بود، فریاد نمی‌زد و فقط با سرباز دشمن می‌جنگید و کاری به مردم عادی و زن و فرزند دشمن نداشت درست بر خلاف یونانیان...! دانستن تاریخ حقیقی بسیار مهم است و وقتی می‌نگریم این مورخ چگونه توانسته موضوعات را وارونه جلوه دهد و با این کار خود چه لطمه بزرگی به ما زده است واقعا متاسف می‌شویم.

هرودوت در کتاب خود نوشته بود: «بربرها (ایرانیان) به معبد «آتنا» حمله کردند و تمام فقیران و بیچارگان که در آن معبد پناهنده بودند را کشتند و معبد را غارت کرده و آتش زدند، شهر آتن را نیز چنین کردند ...» این نوشته‌ها یکصد سال بعد به دست «اسکندر مقدونی» خونخوار رسید و آن را خواند، در آن موقع معبد آتنا ویران بود چون در این فاصله بین آتنیان و اسپارت‌ها جنگی بزرگ رخ داده و باعث ویرانی‌های زیادی در آتن شده بود، ولی اسکندر از همه جا بی‌خبر، با تکیه بر نوشته‌های این مورخ دروغ‌گو وقتی به پرسپولیس رسید و شکوه تخت‌جمشید را دید رگ غیرتش به جوش آمد و آنجا را غارت کرد و با هوس یک زن روسپی این گنجینه بشری را به آتش کشید و خاکستر کرد، چه بسا اگر هرودوت این دروغ‌ها را ننوشته بود شاید تخت‌جمشید هنوز هم پا بر جا بود...!

این مورخ کم حافظه، باز هم در نوشته‌های خود آورده آتنیان بلافاصله بعد از فتح آتن به دست ایرانیان به شهر خود بازگشتند... این مسئله چگونه می‌تواند صحت داشته باشد، مردم آتن برای چه باید به پایتخت سوخته خود بازگردند، آیا برای این‌که کشته و نابود شوند به آتن بازگشته‌اند...!!!! پس می‌بینید نه تنها آتن ویران و یا نسوخته بود بلکه ایرانیان باعث رونق آن شهر نیز شده بودند...

و آن وقت این نویسندگان اروپایی بی‌فکر، تمام گفته‌های این مورخ مغرض و بی‌عقل را معیار نوشته‌های خود قرار داده‌اند و مردم و مخاطبان ساده نیز باور کرده‌اند بدون اینکه حتی اندکی بیندیشند.

البته در مقابل مسلمانان و ما ایرانیان این‌طور خود را به حماقت می‌زنند، در مورد مسئله «هلوکاست» نیز چنین است، بقدری با اعداد و کلمات بازی کردند و کشته‌هایی که بر اثر امراض گوناگون و ضعف و گرسنگی در اردوگاه‌های کار آلمان نازی مرده بودند را به حساب کوره‌های آدم سوزی و اتاق‌های گاز «هیتر» گذاشتند و به این بهانه آلمان و اروپای شرقی را به خاک سیاه نشانده و برای بدست آوردن دل یهودیان، سرزمین موعود را به ایشان هدیه دادند و فلسطین را تقدیم رژیم خون‌خوار صهیونیست نمودند که شصت سال است غیر از کشتن و اذیت و آزار، کار دیگری از ایشان نمی‌توان دید. آلمان هم تا آلمان است باید غرامت عیش و نوش و قدرت طلبی

فرزند بردیا

صهیونیست‌ها را بدهد و دم بر نیاورد.

آن‌هایی هم که با تحقیقات مفصل و مستند، اصل موضوع را فهمیده‌اند را یا کشته، یا زندانی کرده و ترسانیده‌اند تا دیگر در باره تعداد کشته‌های یهودی در اردوگاه‌های کار آلمان نازی و کوره‌های آدم سوزی و اتاق‌های گاز اصلاً حرفی نزنند و شکّی نیاورند!

موضوع مهمی که هست اینست که «هر کسی می‌تواند خدا را انکار کند ولی اجازه ندارد هلوکاست را انکار کند» و این جمله در مجالس ایشان گفته شده و با همین جمله هر کسی باید به عقاید بی‌شرمانه ایشان پی ببرد.

مردم ساده اروپا هم این موضوع را قبول کردند بدون این‌که حتی کمی بیندیشند. شش میلیون و پانصد هزار اسیر یهودی کشته شده فقط در اتاق‌های گاز...!!!!

(اتاق‌های بسیار کوچکی که فقط برای ضد عفونی وسایل بیماران تیفوسی استفاده می‌شد و در اردوگاهی که بزور چند هزار نفر در آن جای می‌شدند...!!!)

پس نباید از اروپائیان انتظار زیادی داشت...

این‌قدر از این موارد هست که انسان شرمش می‌شود همه آنها را بنویسد. آن وقت این انسان‌های به قول خودشان متمدن با در دست داشتن ابزارهای جدید شروع به ساخت فیلم‌هایی نمودند که هنوز که هنوز است من تاسف می‌خورم که چرا ما نمی‌توانیم جواب ایشان را بدهیم!

اگر کمی صبر کنید اصل موضوع فیلم سیصد، که بسیار هم تبلیغ آن را نمودند را خواهید خواند... و خواهید دید از کاد چه کوهی ساخته‌اند. موقعی که آتشی‌ها خیانت کردند و آن سیصد سرباز بدبخت «اسپارتنی» را تنها گذاشتند که در تنگه «ترموبیل» جان خود را برایشان فدا کنند... (خیانتی بسیار آشکار)

و حالا ما... چرا باید بایستیم و نظاره‌گر این نامرادی‌ها باشیم؟

شاید یکی از رسالات من در نوشتن رمان تاریخی همین نشان دادن بزرگی، مهربانی و انسان دوستی نیاکانمان است. بر خلاف ایشان که همگی بی‌رحم و خشن و خون‌ریز بودند و غیر از کشتن راهی برای بدست آوردن مخاطب خود نمی‌یافتند. ما که قدرت تکنیکی و تکنولوژی ایشان را نداریم تا فیلم‌هایی ضد ایشان بسازیم و به همه دنیا نشان دهیم و اصلاً نیز چنین نمی‌خواهیم، ولی به هر طریقی که از دستان برمی‌آید باید کوشش کنیم تا فرهنگ و تمدن غنی خودمان را بزرگ و به

همان صورتی که بوده به همه جهانیان نشان دهیم. البته ابتدا باید خودمان آن را بدانیم و بپذیریم... و همیشه به یاد داشته باشیم که چه کسی بوده و هستیم.

من بعد از نگارش رمان امی تیس دیدم مطالعه و خواندن کتاب، مخصوصا خواندن تاریخ از آخرین علایق جوانان امروزی می باشد و شاید بسیاری از ما در سال حتی یک کتاب هم نخوانیم.

برای همین بعد از نوشتن و چاپ اولین کارم، با اهدا چندین جلد از کتاب هایم، عزیزان جوانی که در اطرافم بودند را ترغیب نمودم حتی برای دقایقی هم شده به مطالعه بپردازند.

می دانم این دوری از مطالعه در همه جا هست و کتاب خوانی به گونه ای در خون آدم هاست و نمی شود با زور کسی را به مطالعه فراخواند. برای همین کسانی که قلم به دست می گیرند باید به گونه ای بنویسند که مخاطب را راضی نگه دارند و از بکار بردن جمله های سنگین، طولانی و نفس گیر و کلمات سخت عربی که نفَس خواننده را به شمارش می اندازد پرهیز نموده و نثری روان و زیبا را به دست مخاطبان خود برسانند تا در عین زیبایی کلام، موضوعات نوشته شده هم به قدری جذاب باشد که خواننده در خود احساس کند که می تواند ادامه این کتاب ها را بخواند.

اکنون از این بابت خیالی آسوده دارم که راهی که پیش گرفته ام درست بوده و دوستان زیادی که عشق به دانستن تاریخ دارند را در اطراف خود می بینم. کسانی که دلشان برای تاریخ می تپد و بعد از این همه سال برای از دست رفتن این یادگاران و حوادثی که بر ایشان گذشته، می گیرند و دلشان به درد می آید.

این خیلی خوب است که همیشه خود را به گذشته خودمان نزدیک ببینیم و همواره قلبمان برای میهنمان به تپش بیفتد و دوست داشته باشیم از گذشته خود بیشتر بدانیم.

من هم تا بتوانم سعی خواهم نمود که تاریخ سراسر حادثه کشورمان را برایتان بازگو نمایم تا شما تفاوت مردمان را با دیگران بهتر بدانید. لازم نیست یاد آور شوم که ما چگونه به این نقطه رسیدیم، همگان کم و بیش می دانند سختی های زیادی ملت ما را آبدیده نموده و به راحتی پیش هیچ حکومتی سر تعظیم فرود نیاورده و نخواهیم آورد و بعد از سال ها کسانی که با ضرب زور و شمشیر، مدتی این کشور

را در تصرف داشتند الگوهای بسیاری از ما برداشتند و به گونه‌ای بنده فرهنگ و بزرگواری ایرانیان گردیدند.

در تاریخ گذشته ما، که بیشتر آن هم توسط یونانی‌ها نوشته شده است تلاش بسیاری گردیده که شرح جنگ‌ها و خونریزی‌ها و اعدام‌ها و دیگر حوادثی که موجب ویرانی روان انسان‌هاست را با آب و تاب و به دقت ثبت و نگارش نمایند، ایشان سعی داشته‌اند پادشاهان ایرانی را بسیار سخت‌گیر و بی‌رحم نشان دهند و آنان را نسبت به مردمشان، فقرا و تشر ضعیف و طبقات پائین اجتماع بی‌تفاوت و به زنان بی‌توجه و شهوتران نشان دهند، در صورتی که این‌طور نبوده و همه ایرانیان از جمله پادشاهان به زنان احترام بسیاری می‌گذاشتند و ایشان را حتی برتر از مردان می‌دانستند و در جنگ‌ها جان ایشان را به هر نحو که بود حفظ می‌نمودند.

داریوش کبیر در تاریخ موجود، علاوه بر اینکه مردی بزرگ معرفی شده ولی به همان مقدار هم مردی بی‌رحم، سختگیر و صاحب تعدادی زیادی زن و دارای حرامسرای بزرگی معرفی گردیده که (به غیر از موارد معدود و زناتی خاص) نسبت به ایشان هم بسیار بی‌تفاوت نشان داده شده است. در تاریخ ما که تمام آن هم به دست دیگران نگاشته شده سعی گردیده بیشتر به حاشیه پرداخته شود و به روابط او با همسران و اطرافیان نزدیک بقدری تکیه و تکرار شده است که انسان بعد از خواندن آنها از کارهای بزرگ این مرد غافل شده و به حاشیه زندگی او توجه می‌کند.

همین‌طور جنگ‌ها و لشکرکشی‌های او را بقدری شرح و بسط داده‌اند که انگار او غیر از جنگ و لشکرکشی، کشتن و کشته دادن کار دیگری نداشته است.

متأسفانه تاریخ ایران باستان همیشه در مقابل سلیقه‌های مورخین و محققین قرار داشته و هرکسی به فراخور حال خود چیزی اضافه و یا کم و یا اغراق نموده است.

هر نویسنده‌ای بعد از خواندن تاریخ هخامنشی برداشت خود را نسبت به این واقعیت‌ها نوشته که شاید کار درستی نبوده است، بنابراین سلیقه در تاریخ بسیار اثر گذاشته، چون غیر از چهار صد و پنجاه کلمه خط میخی که در سنگ نوشته‌ها از داریوش کبیر بر جا مانده چیز دیگری در اختیار نداریم.

من در این کتاب سعی کرده‌ام جنگ‌ها و کشورگشایی‌های داریوش بزرگ و فرزندش خشایار را در اهمیت بعدی قرار دهم و بیشتر سعی در نشان دادن انسانیت و توجه آن‌ها و احترام به انسان‌ها نمایم. پادشاهان ما همه چیز را برای آسایش مردمشان می‌خواستند. مردمی که در بیش از نیمی از جهان می‌زیسته و همواره مطیع پادشاه ایرانی خویش بوده‌اند.

همین‌طور لزومی در شرح نحوه کشتن انسان‌ها یا اعدام و خونریزی‌ها و نحوه

جنگیدن و کشته شدن و ریزش خون‌های بی‌گناه که هر دلی را به درد می‌آورد و معلوم نیست حقیقت دارد یا نه و یا چه کسانی آنرا وارد تاریخ ایران کرده‌اند، ندیده‌ام و اگر جنگی را شرح داده‌ام به طور سطحی و گذرا از آن عبور کرده‌ام و این فقط جهت نشان دادن حوادث تاریخی در آن برهه از زمان بوده است و بس...

باید بابتی گشوده شود تا دیگر نگذاریم به هر نحوی که می‌خواهند و بدون هیچ نشانه‌ای از عزت و احترام، ما را دشمنی سخت و ستیزه جو و جنگنده نشان دهند.

در تمام جنگ‌ها و فتوحات ایرانیان، اول از همه، مردم شهرهای دشمن مورد توجه می‌بودند که بیهوده آسیب نبینند و قبل از هر جنگی برای سربازان سخن گفته می‌شد که بعد از فتح آن شهر بدانند که چه باید بکنند، به همه سربازان گفته می‌شد اگر خانه‌ای را غارت کنند و یا حتک حرمتی نمایند بی‌درنگ مجازات و اعدام خواهند شد، دستور داده می‌شد حتی اگر توانستند سربازان دشمن را به قتل نرسانند بلکه فقط اسیرشان نمایند، حیوانات را از بین نبرند، درختان را سرنگون نکرده و آب رودها و چاه‌ها را آلوده نکنند، به ضعیفان، زنان، پیران و کودکان توجه داشته باشند و ایشان را از صحنه کارزار دور کنند. بر عکس حکومت‌های دیگر که در همان زمان فقط در فکر کشتن، انتقام، سوزاندن و نابود کردن بودند و نشان دادن کشته‌های دشمن به دیگران و از کشته‌ها پشته‌ها ساختن...

هیچ قدرت و تمدنی نمی‌تواند این ادعا را داشته باشد که در هیچ جنگی پیش قدم نبوده و برای تجاوز به سرزمین دیگران قدمی برنداشته است و به بهانه کشور گشایی و چپاول اموال دیگران لشگرکشی ننموده است، ولی ما این ادعا را داریم و به آن هم افتخار می‌کنیم که به واقع هم چنین بوده هستیم.

کسانی که داعیه حقوق بشری و رهبری جهان را دارند و خود را از سردمداران و بزرگان جهان می‌دانند وقتی به گذشته خود بازگردند به حتم از آن شرم خواهند نمود و خون‌های بسیاری را بر گردن خود خواهند دید، ولی ما هنوز هم با افتخار خواهیم ایستاد و تمدن خویش را بر قله رفیع جهانی خواهیم دید.

پس باید به درستی بدانیم که بودیم و با ما چه کردند که به اینجا رسیدیم؟!

اخیراً و کم کم مشاهده می‌شود که بسیاری از دوستان جوان، علاقمند به این موضوعات بوده و اطلاعاتشان نیز روز بروز افزوده شده و بعضی نیز برای خود صاحب نظر شده‌اند، چقدر خوبست که این علایق روز بروز بیشتر می‌شود. من هم با کاری که شروع کرده‌ام هیچ‌گاه نمی‌توانم و دلم هم نمی‌خواهد گذشته میهنمان را رها کنم و از یاد ببرم.

فرزند بردیا

شما خوبان را به خواندن این کتاب دعوت می‌کنم و همین جا از اشکالاتی که ممکن است به چشم تیز بین شما بیاید عذر خواهی می‌نمایم و دوست دارم بعد از خواندن این کتاب، از انتقادات و پیشنهادات شما با خبر شوم که برایم بسیار مهم هستند. و در آخر از این که باز فرصتی به دست آمد که با هم باشیم خوشحالم، حالا که در کنار شما هستم احساس غرور می‌کنم؛ پس پی می‌گیریم آنچه بر میهن ما گذشت...

لطفا همراهم بیائید...